

مسئله‌ی کردها از دیرباز تا اکنون

از سمیر امین

هرج و مرج سیاسی‌ای که این روزها بر فضای خاورمیانه مسلط است از طریق مسئله‌ی مقاومت خشونت‌آمیز کردها قابل بیان است. چگونه می‌توانیم مسئله‌ی مطالبات کردها از قبیل خودمختاری، استقلال و اتحاد را در این شرایط جدید بررسی کنیم؟ و آیا ما می‌توانیم از این بررسی نتیجه بگیریم که این مطالبات باید توسط تمام نیروهای پیش‌رو و دموکراتیک منطقه و جهان پشتیبانی شوند؟

بحث در این مورد به سردرگمی می‌انجامد. دلیل این سردرگمی بیشتر بازیگرها و مشاهده‌کننده‌های این جریان است که همگی درباره‌ی جنبه‌ی غیر تاریخی این موضوع و موضوعات مرتبط بحث می‌کنند. حق تعیین سرنوشت مردم به یک حق مطلق تبدیل شده است که برای همه مردم در همه زمان‌های حال و آینده و حتی زمان گذشته ماندگار است. این حق یکی از اساسی‌ترین حقوق جمعی محسوب می‌شود که اغلب نسبت به سایر حقوق جمعی در حوزه اجتماعی (حق کار، آموزش، بهداشت، مشارکت سیاسی و غیره) اهمیت بیشتری دارد. اما موضوعات مختلف این حق مطلق به صورت دقیق مشخص نشده است. موضوع این حق ممکن است هر «جمعیت»، اکثریت یا اقلیت در محدوده یک ایالت یا استان باشد؛ برای مثال، جامعه‌ای که خود را در زبان یا مذهب خود به عنوان «خاص» تعریف می‌کند و به درست یا نادرست ادعا می‌کند که قربانی تبعیض یا ظلم است. من نقطه‌ی مقابلی برای این بینش فراتاریخی از مسائل اجتماعی و «حقوق» ارائه خواهم کرد که از طریق آن جنبش‌های اجتماعی گذشته و حال مطالبات خود را بیان می‌کنند. به ویژه، من به شکافی که شکوفایی جهان سرمایه‌داری مدرن را از جهان‌های گذشته جدا می‌کند، اهمیت فوق‌العاده‌ای در توضیحاتم قائل خواهم شد.

1

سازمان‌دهی سیاسی نظام‌های پیشین شکل‌های متنوعی به خود گرفته است، از ساخت قدرت اعمال شده در مناطق وسیع، که به عنوان «امپراتوری» شناخته می‌شوند، تا نظام‌های سلطنتی کوچک‌تر، کم و بیش متمرکز، بدون در نظر گرفتن چندپارگی شدید قدرت‌ها که در شرایط خاص به سختی از افق دهکده فراتر می‌رود. بدیهی است که بررسی جزء جزء اشکال سیاسی پیش از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری موضوع این مقاله نیست. من در اینجا فقط به چند مورد از مناسبات امپراتوری منطقه اشاره می‌کنم: امپراتوری روم و بیزانس، خلافت اعراب و ایران، و امپراتوری عثمانی.

بررسی ویژگی‌های مشترک این سازه‌ها (امپراتوری‌ها) بیشتر گمراه‌کننده است تا مفید، اگرچه همه آن‌ها دو ویژگی مشترک داشتند: (1) با توجه به گستره جغرافیایی خود، آن‌ها لزوماً مردم و جوامع مختلف را بر اساس زبان، مذهب و شیوه‌های تولید و زندگی اجتماعی جمع‌آوری کردند؛ و (2) منطقی که بازتولید زندگی اجتماعی و اقتصادی را کنترل می‌کرد، منطق سرمایه‌داری نبود، بلکه در درون چیزی بود که من خانواده‌ای از شیوه‌های تولید خراجی نامیده‌ام (که معمولاً فئودالی نامیده می‌شود). به همین دلیل من ادغام

همه این امپراتوری‌های تاریخی به عنوان یک شکل منحصر به فرد به نام "امپراتوری" را بی‌معنا می‌دانم، که شامل هر دو می‌شود: (1) مواردی که در اینجا با توجه به منطقه خاورمیانه در نظر گرفته شده است، و باقی آن‌ها مانند چین؛ و (2) امپراتوری‌های امپریالیستی که توسط قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری ساخته شده‌اند، چه امپراتوری‌های استعماری مانند بریتانیا و فرانسه، چه امپراتوری‌های مدرن بدون مستعمرات رسمی مانند ایالات متحده. تز معروف پل کندی در مورد "سقوط امپراتوری‌ها" به قلمرو چنین فلسفه‌های فراتاریخی و نظری تعلق دارد.

2

من به امپراتوری‌ای باز می‌گردم که مستقیماً به مسئله کردها مربوط می‌شود: امپراتوری عثمانی، که زمانی ساخته شد که اروپا شروع به گسستن از گذشته خود و ورود به مدرنیته سرمایه‌داری کرد. خود امپراتوری عثمانی ماقبل سرمایه‌داری بود. قلمداد کردن آن به عنوان یک امپراتوری ترکی می‌تواند نادقیق و همینطور گمراه‌کننده باشد. جنگ‌های فتح قبایل نیمه کوچ‌نشین ترکمن در آسیای مرکزی در نابودی مضاعف امپراتوری بیزانس و خلافت بغداد و بیشتر سکونت‌گاه‌های آناتولی و تراکیه شرقی مؤثر بود. اما قدرت سلطان امپراتوری بسیار فراتر از ارمنی‌ها، کردها، عرب‌ها، یونانی‌ها و اسلاوهای بالکان بود. توصیف این امپراتوری به عنوان «چند ملیتی»، منجر به پیش‌بینی نادرست و واقعیت آینده به گذشته می‌شود، زیرا ناسیونالیسم‌های بالکان و عربی (ضد عثمانی) در شکل مدرن خود محصول نفوذ سرمایه‌داری به امپراتوری عثمانی هستند.

همه‌ی مردم امپراتوری عثمانی (ترک‌ها و دیگران) به یک شکل مورد استثمار و ستم قرار می‌گرفتند، به این معنا که اکثریت دهقانان همگی مشمول سیاست مالیات‌های سنگین بودند و همه توسط یک قدرت استبدادی تحت ستم قرار می‌گرفتند.

مسئله مسیحیان علاوه بر این در معرض تبعیض‌های خاصی نیز بودند. اما نکته‌ای که در اینجا باید به آن بپردازیم اشکال مختلف ظلم «ملی»، چه علیه مسیحیان و چه علیه مسلمانان غیرترک (کردها و عرب‌ها) نیست. طبقه حاکم مرتبط با قدرت سلاطین در صفوف خود دارای افراد غیرنظامی، نظامی و مذهبی از تمام نقاط امپراتوری، از جمله جنین بورژوازی‌های کمپرادور تولید شده توسط نفوذ سرمایه‌داری، به ویژه یونانی و ارمنی بود. ویژگی‌های خاص نظام عثمانی که در اینجا ذکر شده، منحصر به این امپراتوری شرقی نیست. عبارات مشابهی را در سایر امپراتوری‌های باستانی، مانند امپراتوری اتریش-مجارستان، روسیه یا حتی در اتیوپی منلیک و هایله سلاسی می‌توان یافت؛ قدرت پادشاه از اکثریت امپری سرچشمه نمی‌گرفت. با دهقانان امپری بهتر از دیگران برخورد نمی‌شد؛ طبقه حاکم از تمام مناطق امپراتوری به خدمت گرفته می‌شد (برای مثال، تعداد زیادی از اریتره‌ای‌های بومی را شامل می‌شد).

مشابه چنین چیزی در هیچ‌یک از نظام‌های امپریالیستی مدرن وجود نداشته است. امپراتوری‌های استعماری بریتانیای کبیر و فرانسه، مانند امپراتوری غیررسمی ایالات متحده، به طور سیستماتیک و بر اساس تمایز شدید بین مردم کلان‌شهر و افراد مستعمره‌ها و وابستگان که از حقوق اولیه اعطا شده به سابق محروم بودند ساخته شدند. بنابراین مبارزه مردمی که تحت سلطه سرمایه‌داری امپریالیستی بودند به

مبارزه‌ای برای رهایی ملی و لزوماً ضد امپریالیستی تبدیل شد. ما نباید این ناسیونالیسم مدرن که ضد امپریالیستی و در نتیجه مترقی است را با دیگر مظاهر جنبش‌های ناسیونالیستی غیر ضد امپریالیستی اشتباه بگیریم، خواه این ناسیونالیسم الهام گرفته از طبقات حاکم ملل امپریالیست باشد یا جنبش‌های ناسیونالیستی‌ای که ضدامپریالیسم نبودند؛ مانند مردمان بالکان که بعداً به آن‌ها باز خواهیم گشت. آمیختن ساختارهای امپراتوری‌های باستانی و ساختارهای خاص امپراتوری‌های سرمایه‌داری-امپریالیستی، و اشتباه گرفتن آن‌ها در یک شبه مفهوم کلی «امپراتوری»، الزامات اساسی تحلیل دقیق جوامع تاریخی را نقض می‌کند.

3

ظهور ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه در امپراتوری عثمانی بعدها اتفاق افتاد. آن‌ها در قرن نوزدهم در بالکان، در سوریه، در میان ارمنه و بعدها در میان ترک‌های روملیا در واکنش به دیگران شکل گرفتند. در آن زمان کوچک‌ترین نشانه‌ای از ظهور یک ناسیونالیسم کردی وجود نداشت. ظهور این ناسیونالیسم‌ها ارتباط تنگاتنگی با شهرنشینی جدید و نوسازی مدیریت دولتی داشت. خود دهقانان می‌توانستند به زبان خود صحبت کنند و دولت عثمانی را نادیده بگیرند که در روستاها فقط برای جمع‌آوری مالیات و استخدام سرباز حضور می‌یافت. اما در شهرهای جدید و به ویژه در میان طبقات متوسط تحصیل‌کرده‌ی نوظهور، تسلط بر زبان نوشتاری به یک ضرورت روزمره تبدیل شد و از همین طبقات جدید بود که نسل اول ناسیونالیست‌ها به معنای امروزی به خدمت گرفته شدند. ویژگی روستایی مناطق پرجمعیت کرد، مانند آناتولی مرکزی ترکی، شکل‌گیری دیر هنگام ناسیونالیسم ترک (کمالیست) و حتی در آینده، ناسیونالیسم کرد را توضیح می‌دهد.

یک بررسی موازی با امپراتوری اتریش-مجارستان به توضیح ماهیت فرآیندی کمک می‌کند که در نهایت منجر به نابودی این دو امپراتوری می‌شود. امپراتوری اتریش-مجارستان قبل از ظهور سرمایه‌داری اروپایی شکل گرفت؛ اما نزدیک‌ترین همسایه آن بود و برخی از مناطق آن (اتریش، بوهمیا) بر پایه‌های جدید سرمایه‌داری بازسازی شدند. بنابراین «مسأله ملی» جدید در قرن نوزدهم در آنجا ظهور کرد. ما مدیون مارکسیست‌های اتریشی (اتو بائر و دیگران) بخاطر ارائه‌ی یک تحلیل خوب از این جنبه‌ی مبارزه‌ی سوسیالیستی و همچنین پیشنهادات سیاسی‌ای که به نظر من مترقی‌ترین شکل ممکن در شرایط آن زمان بوده است هستیم: حفاظت از منافع دولت بزرگ، اما تسریع دگرگونی آن با پیشرفت‌های سوسیالیستی (رادیکال یا حتی سوسیال دموکراتیک)، ایجاد انترناسیونالیسم مردمی مبتنی بر سیاست سختگیرانه رفتار منصفانه با همه، همراه با یک سیاست واقعی خودمختاری فرهنگی. توالی وقایع اجازه موفقیت چنین پروژه‌ای را به نفع یک ناسیونالیسم متوسط بورژوازی نداده است.

ناسیونالیسم‌های بالکان و سوری-عربی که بعداً در اشکال متوسط مرتبط با سرمایه‌داری پیرامونی در مناطق ظاهر شدند، پیروز شدند و به حذف امپراتوری عثمانی کمک کردند. اما ضعف‌های خاص این ناسیونالیسم‌ها، مروجین آن‌ها را وادار کرد تا به دنبال حمایت قدرت‌های بیرونی، به‌ویژه بریتانیای کبیر و روسیه علیه حکومت عثمانی باشند. آن‌ها بهای آن را پرداختند: دولت‌های حاصل، در دامان قدرت‌های امپریالیستی مسلط ماندند: بریتانیا و فرانسه برای اعراب، بریتانیا و آلمان برای بالکان.

در ارمنستان، تجدید ملی توسط نسل‌کشی 1915 شکست خورد، جایی که یک تمدن مستقل و مطلوب قبل از الحاق به امپراتوری عثمانی رشد کرده بود. این ناسیونالیسمی بود که بین بورژوازی مهاجر جدید ارمنی در شهرهای روملیا (قسطنطنیه، اسمیرنا و سایرین) که مناصب انتخابی در بخش‌های تجاری و مالی جدید داشتند، و افراد سرشناس ارمنی و دهقانان ارمنی دوپاره شده بود. الحاق بخش کوچکی از این سرزمین‌ها به امپراتوری روسیه (سرزمین شوروی و بعداً ارمنستان مستقل) اوضاع را پیچیده‌تر کرد، زیرا ترس از دستکاری سن‌پترزبورگ را به ویژه در طول جنگ جهانی اول برانگیخت. پس مقامات عثمانی راه نسل‌کشی را انتخاب کردند. در اینجا لازم به ذکر است که کردها به عنوان عوامل و ذینفعان اصلی کشتار عمل کردند: آنها با تصرف روستاهای ویران شده ارمنه وسعت قلمرو خود را بیش از دوبرابر کردند.

ناسیونالیسم مدرن ترک حتی جدیدتر است. این سازمان ابتدا با کسانی که دارای سوابق نظامی نسبتاً آکادمیک بودند و مدیریت عثمانی شهرهای روملیا (قسطنطنیه، اسمیرنا، تسالونیک) در واکنش به ناسیونالیسم‌های بالکان و سوری-عربی شکل گرفت و هیچ‌طنین واقعی در دهقانان ترک (و کرد) آناتولی مرکزی و شرقی نیافت. اهداف آن، که تبدیل به کمالیسم می‌شود، شناخته شده است: اروپایی شدن، خصومت با عثمانی، و تأیید خصلت ترکی دولت جدید و سبک سکولاریزه شدن آن. من می‌گویم "سکولاریزه شدن" و نه "سکولار"، زیرا شهروند جدید ترکیه با ویژگی اجتماعی تعلق به اسلام تعریف می‌شود (تعدادی ارمنی که از کشتار جان سالم به در بردند، همراه با یونانیان قسطنطنیه و سمیرن، پذیرفته نشدند). با این وجود، اسلام مورد بحث به جایگاه نهاد عمومی تحت سلطه و ابزاری برای دستکاری دولت جدید در آنکارا تقلیل یافته است.

جنگ‌های به رهبری کمالیست‌ها از سال 1919 تا 1922 علیه قدرت‌های امپریالیستی به توده‌های دهقان ترک (و کرد) آناتولی اجازه داد تا با ناسیونالیسم جدید ترک متحد شوند. کردها با ترک‌ها اختلاف چندانی نداشتند: آن‌ها در کنار هم در نیروهای مسلح کمالیست جنگیدند. ناسیونالیسم ترک کمالیست به سبب شرایط ضدامپریالیستی شد. آن‌ها فهمیدند که عثمانی و خلافت، از مردم امپراتوری (ترک‌ها، کردها و عرب‌ها) محافظت نمی‌کند. برعکس، آن‌ها نفوذ امپریالیسم غربی و تضعیف امپراتوری تا حد یک حکومت منطقه‌ای سرمایه‌داری را تسهیل کردند و بر منطقه مسلط شدند. نه ناسیونالیسم بالکان و نه عرب در آن زمان متوجه این موضوع نبودند؛ آن‌ها آشکارا خواستار حمایت قدرت‌های امپریالیستی در برابر قدرت درگاه متعالی شدند. پس ناسیونالیسم ضدامپریالیستی کمالیستی ضربه نهایی را به عثمانی‌گرایی زد.

4

خصلت ضدامپریالیستی نظام اولیه کمالیستی ناگزیرا به سرعت تضعیف شد. گزینه اصلی به نفع یک سرمایه‌داری دولتی با صنعت و یا تجارت مستقل در حال از دست دادن نیروی خود بود، در حالی که شیوه توسعه سرمایه‌داری وابسته به محیط در حال پیشرفت بود. ترکیه بهای توهم ناسیونالیسم بورژوازی و سردرگمی اولیه خود را پرداخت. رهبران کمالیست فکر می‌کردند که می‌توانند از ترکیه یک کشور سرمایه‌داری به شکل کشورهای اروپای غربی بسازند؛ آن‌ها متوجه این موضوع نبودند که تحقق این پروژه در ترکیه و جاهای دیگر در تمام مناطق سرمایه‌داری پیرامونی محکوم به شکست است. خصومت آن‌ها با سوسیالیسم، همراه با ترس از اتحاد جماهیر شوروی، آنکارا را بر آن داشت تا از ایالات متحده

حمایت کند: ژنرال‌های کمالیست ترکیه (مانند سرهنگ‌های یونان) بلافاصله به ناتو پیوستند و مشتریان و اشنگن شدند. شتاب توسعه سرمایه‌داری پیرامونی در ظهور کشاورزی سرمایه‌داری جدید در آناتولی به نفع طبقه‌ای از دهقانان ثروتمند و ایجاد صنایع پیمانکاری فرعی منعکس شد.

این تغییرات اجتماعی مشروعیت کمالیسم را از بین برد. انتخابات چند حزبی که از سال 1950 شروع شد، به شدت توسط و اشنگن تشویق شد. قدرت سیاسی طبقات جدید، دهقانان و کمپرادورها را که از روستاهای سنتی آناتولی و غریبه با سکولاریسم طبقه سیاسی کمالیست روملیایی صادر شده بود، تقویت کرد. ظهور اسلام سیاسی ترکیه و موفقیت انتخاباتی حزب عدالت و توسعه (AKP) نتیجه آن بود. این تحولات به نفع دموکراتیک شدن جامعه نبوده است، بلکه برعکس، آرزوهای دیکتاتوری رئیس‌جمهور اردوغان و احیای یک عثمانی‌گرایی ابزاری را تأیید کرده است که مانند پیشروی آن توسط قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، یعنی ایالات متحده، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. این رویدادها به طور همزمان باعث پیدایش مسئله کرد در ترکیه شد.

شهرنشینی آناتولی شرقی شاهد مهاجرت دسته‌جمعی دهقانان آواره شده آن به سوی شهرهای غربی بود که به ظهور مسئله جدید کردهای ترکیه دامن زد، زیرا اکنون متوجه شده‌اند که آن‌ها «ترک‌های کوهستانی» نیستند، بلکه به زبان خودشان متمایز هستند، که خواستار به رسمیت شناخته شدن آن هستند. اگر طبقه حاکم جدید در جهت دموکراتیک تکامل یافته بود، می‌توانست با اعطای خودمختاری فرهنگی واقعی به کردستان ترکیه، این مسئله را حل کند. اما اینطور نبود و هنوز هم نیست. پس کردها در این شرایط مجبور شدند به سرکوب (که به ادعای آنها بدتر هم شده بود)، با نیروی مسلح پاسخ دهند. این نکته در اینجا حائز توجه است که حزب کارگران کردستان (پکک)، سازمانی که در پشت این مبارزه امروزی قرار دارد، همانطور که از نامش پیداست ادعای یک سنت سوسیالیستی رادیکال را دارد و احتمالاً با نیروگیری از پرولتاریای جدید شهرهای ترکیه مرتبط است. شاید بتوان تصور کرد که آن‌ها یک خطر رفتار انترناسیونالیستی را انتخاب کردند و تلاش کردند پرولتاریای کرد و ترک را در یک مبارزه مشترک برای سوسیالیسم، دموکراسی و به رسمیت شناختن یک دولت دو ملیتی همراه کنند. اما آن‌ها این کار را نکردند.

5

اگرچه مردم کرد سرزمینی به هم پیوسته را اشغال کرده‌اند (آناتولی شرقی، نوار باریکی در امتداد مرز سوریه، شمال شرقی عراق، کوه‌های غربی ایران)، اما مسئله کردها در ایران و عراق به شکلی متفاوت از ترکیه مطرح شد. مردم کرد (مادها و اشکانیان دوران باستان) با همسایه‌ی خود ایرانیان، دارای زبان‌های هندواروپایی مشترک بودند. به نظر می‌رسد شاید به همین دلیل، همزیستی کردها و فارس‌ها در گذشته دارای مشکلی نبوده است. دوباره مسئله کردها با شهرنشینی اخیر در منطقه ظهور کرد. علاوه بر این، تشیع که در ایران حالا رسمی‌تر از همیشه است، منشأ ناراحتی اکثریت سنی کردهای ایران است.

عراق در داخل مرزهای تعیین شده توسط قیمومیت بریتانیا، کردهای شمال کشور را از آناتولی جدا کرد. اما باز هم همزیستی کردها و اعراب تا حدی به لطف انترناسیونالیسم متعهد یک حزب کمونیست نسبتاً

قدرتمند در شهرهای منطقه و در پرولتاریای چند ملیتی ادامه یافت. شوونیسم عرب در دیکتاتوری بعث متأسفانه بسیاری از این پیشرفت‌ها را به عقب انداخت.

مسئله جدید کردها محصول استراتژی اخیر ایالات متحده است که هدف خود را نابودی دولت و جامعه در عراق و سوریه قرار داده، در حالی که در انتظار حمله به ایران است. عوام‌فریبی و اشنگتن، بی‌ارتباط با دموکراسی ادعایی مورد استناد، بیشترین اولویت را به اعمال «حق ملیت‌ها» داده است. بنابراین، گفتمان‌هایی که از «حقوق بشر» دفاع می‌کنند و در این مقاله به آن‌ها اشاره کردم، بسیار مرتبط هستند. بدین ترتیب دولت مرکزی عراق (توسط گولایتر برمر در سال اول اشغال این کشور) نابود شد و خصلت‌های آن به چهار شبه دولت انتقال یافت که دو مورد از آنها بر اساس تفسیرهای محدود و متعصبانه از روایت‌های شیعه و سنی از اسلام بود. دو مورد دیگر در مورد ویژگی‌های ادعایی «قبایل کرد» عراق، مداخله کشور‌های حاشیه خلیج فارس و حمایت از اسلام سیاسی ارتجاعی که باعث به وجود آمدن خلافت داعش شد، به موفقیت پروژه و اشنگتن کمک کرد. مشاهده اینکه ایالات متحده از کردهای عراق به نام «دموکراسی» حمایت می‌کند، اما درباره‌ی ترکیه متحد مهم ناتو، همچین سیاست و حمایتی ندارد، تقریباً خنده‌دار است. طبق معمول استانداردهای دوگانه‌ای به کار برده می‌شود.

آیا دو حزب سیاسی که بر بخش‌های مختلف از خاک کردستان عراق اعمال قدرت دارند «دموکراتیک» هستند یا یکی بهتر از دیگری است؟ ساده‌لوحانه است که این تبلیغات و اشنگتن را باور کنیم. موضوع فقط دسته‌های سیاستمداران یا جنگ‌سالارانی است که می‌دانند چگونه خود را از این طریق ثروتمند کنند. «ناسیونالیسم» ادعایی آن‌ها ضدامپریالیستی نیست. ضدامپریالیسم مستلزم مبارزه با حضور ایالات متحده در عراق و عدم حضور در آن برای منافع شخصی است. تحلیل فوق شاید بهتر ماهیت ناسیونالیسم‌های کردی را که امروزه در حال کار هستند را توضیح دهد؛ محدودیت‌هایی که آن‌ها با نادیده گرفتن الزامات مقاومت ضدامپریالیستی در منطقه متحمل می‌شوند و اصلاحات اجتماعی رادیکال که باید با این مبارزه همراه باشند و همچنین نیاز به ایجاد اتحاد همه مردم درگیر (کردها، عرب‌ها، ایرانیان) علیه دشمن مشترک آن‌ها: ایالات متحده و متحدان محلی آن، چه اسلام‌گرایان و چه دیگران.

یادداشت

من به ناسیونالیسم کرد با اسم جمع اشاره می‌کنم، زیرا اهداف جنبش‌های (اغلب مسلحانه) که امروزه به نام آن عمل می‌کنند، تعریف نشده‌اند. یک دولت مستقل بزرگ پان کرد؟ دو، سه، چهار یا پنج کشور کرد؟ مقداری مشخص از خودمختاری در ایالت‌ها؟ یکی از دلایل احتمالی این پراکندگی و تیرگی را می‌توان در تاریخ زبانی کردی یافت. اعراب و فارس‌ها در قرن نوزدهم زبان‌های مربوطه خود را به طرز شگفت‌انگیزی بازسازی کردند. ترک‌ها نیز بعداً در سال‌های 1920-1930 این کار را انجام دادند. اما کردها در شرایطی قرار نگرفتند که آن‌ها را ملزم به انجام آن کند. یک زبان کردی وجود ندارد؛ زبان‌های همسایه اما متمایز وجود دارد که احتمالاً مطابق با الزامات دنیای مدرن نیستند. این ضعف جایگزین خود را در جذب زبانی توسط نخبگان کرد یافت که فارسی، عربی و ترکی را چه خوب و چه بد پذیرفتند.

ترجمه: معراج هزاره
به همت روبرت سپانیان